



زوجه - روایت طلاق

هفتادوپنج هزار تومان واریز کردیم برای مشاوره.

شیشه میز اتاق مشاوره مجتمع قضایی برای میز کوچک بود. زیر شیشه میز یک کاغذ کج گذاشته بودند. رویش نوشته شده بود «سه ضلع خوشبختی در زندگی زناشویی عشق و صمیمیت و تعهد است» و بعد روی یک مثلث متساوی‌الاضلاع توضیح داده بود که اگر هرکدام بلند چه می‌شود. مشاور گفت «خب، میدونی که ما چهار جلسه رایگان...» گفتم «ما مشاوره زیاد رفتیم.» انگار از خدایش بود این جمله را بشنود. گفت «پس نیازی به مشاوره نمی‌بینید» و همان‌طور که داشت روی کاغذ می‌نوشت که تأیید می‌کند که ما راهی برایمان نمانده گفت «پس بنویسم عدم سازگاری اخلاقی» و بدون اینکه منتظر جواب من باشد نوشت.

هاله برگه تأیید مشاور را به همراه برگه آزمایشگاه که گواه عدم بارداری بود و وکالت‌نامه‌ای که ده ماه برایش دویده بودیم توی پوشه سبزرنگی که اسم من و او را با کلی عدد و رقم رویش نوشته بودند گذاشت و از پله‌ها دویده بالا. آسانسور خراب بود. زنی گفت «خیلی خوشگل بود تب‌خالم زد!» نگاهش کردم. گفت «آسانسور می‌گم. خیلی مجتمع به‌سامانی هست آسانسورشم خراب می‌شه.» هاله گفت «شانس آوردی. یکی دیگه از موکلام همین وکالت‌نامه رو از شوهرش گرفت ولی شوهرش با قاضی صحبت کرد و گفت که نمی‌خواهد زنش طلاق بگیره. قاضی براشون بیست جلسه مشاوره نوشت. هرچی صحبت کردیم فایده نداشت. آخرش قاضی گفت من اصلاً کراهت دارم که رأی طلاق صادر کنم. راهی نموند به‌جز استرداد پرونده. دوباره دادخواست دادیم و هزینه دادخواست دادیم و دویدهم تا پرونده جدید در یک شعبه دیگه باز بشه. ولی از شانس بدش اونجا هم قاضی پرونده‌اش کراهت داشت. معمولاً این‌طور نمی‌شه ولی این بنده‌خدا آخرش هم نتونست طلاق بگیره.» گفتم «دقیقاً انگار زن بشقاب‌ه! مرد نمی‌خواد طلاق بده و تمام.» گفت «همینه دیگه.» رسیدیم پشت در دادگاه. در دادگاه باز شد. منشی گفت «یازده و نیمی‌ها.» چند نفر لنگان‌لنگان رفتند تو و چند نفر لنگان‌لنگان آمدند بیرون: آدم‌های کتک‌خورده. هاله و چند وکیل دیگه پریدند تو. قاضی گفت «فقط اونا که وقت رسیدگی دارند.» هاله گفت «فقط رأی برای طلاق توافقی می‌خوام.» قاضی پرونده را گرفت و گفت «باید بین پرونده‌ها نگاه کنم.» هاله سرخوش آمد بیرون و گفت

«بین وقت رسیدگی‌ها نگاه می‌کنه و رأی می‌ده.» یعنی وقتی طرف دارد راجع به همه زندگی‌اش با قاضی حرف می‌زند قاضی دارد پرونده دیگری که همه زندگی‌شان را آورده‌اند پیشش می‌خواند و رأی می‌دهد! دیگر سیر شده‌ام برای فکر کردن به این چیزها. این همه آدم پشت در این اتاق بالاخره باید یک جوری به کارشان رسیدگی بشود دیگر. هاله می‌گوید «برو دیگه با تو کاری نداریم.» می‌گویم «می‌خواهم باشم و بینم.» می‌خندد.

می‌گویم «می‌خوام بنویسم اینا رو» می‌گوید «دیگه همه‌چیز رو دیدی.» استاد شدی برای خودت.

همه‌چیز را دیدیم. همه پرونده‌ها را باز کردم. هر کاری که می‌شد کرد. اولش با زبان خوش می‌گویی بیا جدا شویم. مثل فیلم‌های خارجی. ولی مثل فیلم‌های خارجی مرد چند لحظه نگاهت نمی‌کند و بعد کتتش را بردارد و از خانه بیرون که هر دو در سکوت به آنچه گذشت فکر کنید و بعد باهم راجع به آن حرف بزنید و تصمیم بگیرید. بعضی زن‌ها در همین مرحله متوقف می‌شوند. در این فکر که اگر می‌توانستم حتی یک لحظه هم با او زیر یک سقف نمی‌ماندم ولی نمی‌توانم پس برایش غذا می‌پزم، لباس‌هایش را می‌شویم، با هم مهمانی می‌رویم، مهمان دعوت می‌کنم و چندسالی که گذشت، بقیه‌اش هم می‌گذرد و اصلاً مگر قرار است چند سال عمر کنیم. بعضی دیگر بعد از مدتی دوباره می‌فهمند که نمی‌شود و دوباره می‌گویند باید جدا شویم و مشکلات جدی‌تر می‌شود. شاید به خانواده‌ها کشیده شود، به دوستان، به همکاران، حتی به استادان دانشگاه و احتمالاً بزرگ‌ترها از هر دو طرف تعهداتی می‌گیرند و هر دو طرف تعهداتی می‌دهند و کسی برایشان می‌گوید با طلاق عرش الهی به لرزه می‌افتد و دیگری می‌گوید می‌دانی که هرکسی به خودش اجازه می‌دهد به زن مطلقه پیشنهاد بدهد و بعد داستان‌ها شروع می‌شود و تجربیات زن‌های مطلقه از زمین و آسمان می‌بارد. تا جایی که زن بار دیگر با خودش فکر کند کله‌م‌اجمعین مگر قرار است چند سال زندگی کنیم؟ بی‌خیال. و دوباره می‌رود مهمانی و مهمانی می‌دهد و غذا می‌پزد و بچه‌داری می‌کند و... بیشتر آدم‌ها در همین مرحله‌ای می‌مانند که بهش می‌گویند طلاق عاطفی. مرحله‌ای که کاری به کار هم ندارید ولی از ترس طلاق و بعد از طلاق، کنار هم می‌مانید، زندگی می‌کنید و می‌میرید. آنها که طلاق عاطفی هم دواک دردشان نیست مصمم می‌شوند برای طلاق واقعی. به‌نظرم اغلب زنانی که می‌گویند «می‌خواهم جدا شوم» و شوهرانی که می‌گویند «برو دنبال طلاقت بدو» نمی‌دانند دقیقاً دارند راجع به چه چیزی صحبت می‌کنند. اصولاً واقعیت طی کردن فرایند طلاق در سیستم قضایی ایران خیلی دورتر از ذهنیت ما از این فرایند است. نه مردان می‌دانند که تا چه حد قانون می‌تواند با آنها راه بیاید و نه زن‌ها می‌دانند تا چه حد طبق قانون محکومند به ماندن در زندگی مشترک؛ که اگر می‌دانستند انقدر سر به هوا ازدواج نمی‌کردند. به جرات می‌توان گفت اکثر زن‌ها و مرد‌ها در ایران در حالی ازدواج می‌کنند که هیچ تصویری از تبعات قانونی امضای سند ازدواج ندارند و حتی نمی‌دانند که ان چیزی که دارند با سرخوشی امضا می‌کنند یک سند قانونی است که به موجب آن زن همه زندگی‌اش را، اختیار روح و روان و جسم و فرزندانش را، به این مرد می‌دهد در برابر صداق معلومی که تعیین می‌کند و اخیراً به‌نظر می‌رسد هرچه قدر این صداق کمتر باشد، زن فرهیخته‌تر است. البته قانون راه‌هایی گذاشته. دو نفری که دارند تبدیل به زوجین می‌شوند، مثل هر دو نفر دیگری که هر معامله دیگری را انجام می‌دهند، می‌توانند قبل از امضای قرارداد شرط‌هایی برای هم بگذارند و آن شرط‌ها را در قرارداد بیاورند که لازم الاجرا شود ولی در فرهنگ ما اینکه «پیوند زناشویی» را به چشم «قرارداد» نگاه کنی خیلی زشت است و آن دفتری که دارد امضا می‌شود را کسی «سند» نمی‌بیند و اصلاً کسانی که همان اول به فکر شرط و شروط هستند، چیزی از عشق و خانواده و تعهد و اعتماد نمی‌دانند. مثلاً دختری که سر خواستگاری می‌گوید من حق طلاق و حق مسکن و حق خروج از کشور و حق اشتغال می‌خواهم، زن زندگی نیست، قشنگ معلوم است فمینیست و شوهربدبخت‌کن است و‌گرنه خانواده که این‌طور نیست که چون تو حق خروج از کشور داری، بتوانی هر وقت دلت خواست بروی خارج یا چون حق طلاق داری، تا تقی به توقی خورد بروی و جدا بشوی. اگر زن زندگی باشی با مرد حرف می‌زنی و با هم تصمیم می‌گیرید دیگر. برای مرد هم همین‌طور. او هم بدون نظر همسرش نمی‌تواند کاری

بکند. خانواده یعنی این ... ولی در واقعیت «مرد قانوناً می‌تواند» و این تراژدی طلاق را در ایران رقم می‌زند. همه آن چیزهایی که در بالا گفتم فقط یک دختر فمینیست شوهر بدبخت کن می‌تواند سر خواستگاری راجع به‌شان صحبت کند، به‌عنوان حقوق مرد در قانون ایران تعریف شده است. مرد به محض اینکه «بله» سرعقد را از زن گرفت و تبدیل به «زوج» شد قانوناً این حق را دارد که با حفظ حقوق قبلی خودش، برای همه چیز زنی که حالا «زوجه» است تصمیم بگیرد. البته که زن و شوهر سالم همیشه با هم صحبت می‌کنند و تصمیم می‌گیرند و اصلاً به این حرف‌وحديث‌های آخوندها و فمینیست‌ها نه گوش می‌دهند و نه فکر می‌کنند و اصلاً اساس «خانواده» بر مبنای عشق و صمیمیت و تعهد است و اگر اینها نباشد خانواده به غیر خودش تبدیل می‌شود «ولی» قانون هم باید همان جایی به کار بیاید که خانواده دارد به غیر خودش تبدیل می‌شود یا به غیر خودش تبدیل شده و اعضا می‌خواهند از آن خارج شوند... قانون برای این است که «آدم»‌ها در «نهاد»‌ها زندانی نشوند و فرصت انسانیت کردن داشته باشند و تراژدی طلاق در ایران این است که حتی قانون هم نه تنها مانع تبدیل خانواده به غیر خانواده نمی‌شود بلکه راه را برای تبدیل خانواده به غیر خانواده هموار می‌کند. قانون به‌جای اینکه از جایگاهی بالاتر و برتر، همگام با تغییرات اجتماعی و بر مبنای اقتضائات زمان دستورالعمل بدهد، نشسته است در یک سر طیف دعوای جنسیتی و کلیشه‌های فرهنگی-جنسیتی را تقویت می‌کند. طبیعی است که وقتی در بستر فرهنگی مردسالار، قانون هم همه حقوق را در کفه ترازوی مرد بگذارد، مرد ایرانی نه می‌تواند و نه می‌خواهد که در وضعیت تعادل با زن قرار بگیرد. مردی که عمری این‌طور جامعه‌پذیر شده است که به زن‌ها بخندد و ناقص‌العقل بداندشان یا نگاهشان نکند و با آنها حرف نزند که فریب شیطان را نخورد یا به بر و رویشان نگاه کند و نظر بدهد، مرد ایرانی که هیچ‌وقت فرصت نکرده با زن به‌مثابه یک انسان مواجه شود، نمی‌تواند ناگهان بعد از شنیدن «بله» سر عقد تبدیل به مرد خانواده بشود که به نظر همسرش احترام می‌گذارد و با او مشورت می‌کند و حتی از حقوق قانونی‌اش هم به احترام همسرش استفاده نمی‌کند. مثلاً اگر همسرش بگوید الان به فلان مسافرت خارج از کشور برو، او می‌گوید چشم عزیزم. با اینکه اصلاً قانوناً نظر تو مهم نیست و من هر وقت دلم بخواهد می‌توانم از کشور خارج شوم ولی چون تو دوست نداری من هم می‌گویم چشم!

مرد ایرانی آنقدر حقوق دارد که به اندک ملایمتی انگ زن ذلیل می‌خورد. به‌نظر کمتر مردی است که با هر سطح فهم و شعور و تحصیلاتی، علی‌رغم آگاهی از میزان ناراحت‌کننده بودن این سبک سخنان برای زنان، حتی یک بار هم در حضور همسرش در جمع‌های شاد دوستانه، از ازدواج مجدد صحبت نکرده باشد... ولی برای زن اوضاع فرق می‌کند. اگر روزی زنی به این نتیجه رسید که خانواده به غیر خانواده تبدیل شده و می‌خواهد از آن خارج شود، باید رضایت شوهرش را برای جدایی جلب کند. این مرد است که می‌تواند زن را طلاق بدهد. حق طلاق با مرد است. اولین دستاویز زنی که شوهرش می‌داند حق طلاق با مرد است و می‌خواهد از این حق قانونی استفاده کند پس با عصبانیت می‌گوید «برو دنبال طلاق بدو»، مهریه است. زن باید تصمیم بگیرد که قرار است وکیل بگیرد یا خودش دنبال کارش بدود. بدون وکیل یعنی کار و زندگی و بچه همه را تعطیل کن و فقط بدو. با وکیل یعنی توان مالی پرداخت حق‌الوکاله را داشته باشد. مهریه که ۱۴ سکه باشد زن همان اول بازی را باخته و تمام. تا وقتی که مرد نخواهد زن را طلاق بدهد، زن نمی‌تواند طلاق بگیرد. فائزه می‌گفت موکلی داشتیم که مرد چاقو را فرو کرده بود توی گلوئی زن و از خانه بیرونش کرده بود طوری که همسایه‌ها جمعش کردند و رساندندش بیمارستان و دادخواست طلاق که دادیم قاضی گفت ادله برای اثبات عسر و حرج کافی نیست! گفت نوشتیم انشالله دفعه بعد جنازه زوجه را ضمیمه پرونده خواهیم کرد. سیما می‌گفت موکلی داشتیم که ده سال پرونده طلاقش باز بود و قاضی رأی طلاق نمی‌داد. آخر سر شوهرش را کشت.

تنها راه رهایی زن از مردی که نمی‌خواهد طلاقش بدهد این است که شوهرش بمیرد و آمار شوهرکشی در ایران گواه خیلی چیزهاست.

اصولاً زن فقط وقتی باید حرف از طلاق بزند که ابزار مهریه را داشته باشد. یک مهریه زیاد و اصولاً مردی که رابطه خوبی با زنش ندارد باید بداند که نباید اموالش را به نام خودش بکند. این طوری زن نمی‌تواند به بهانه مهریه اموال مرد را توقیف کند و او را مجبور به طلاق کند. البته زن نمی‌تواند همه اموال مرد را توقیف کند. مهم است که مالی که معرفی می‌شود جزء مستثنیات [۱] مرد نباشد یعنی قانون‌گذار آن مال را جزء ضروریات زندگی مدیون نداند، طوری که اگر توقیف شود مصلحت زندگی او به خطر بیفتد. مثلاً اگر مرد ملکی دارد که در آن زندگی می‌کند، حتی اگر میلیاردها تومان بدهکار باشد هم آن ملک توقیف نمی‌شود. زنی که نتوانست مالی را توقیف کند اگر شوهرش کارمندی باشد که قرارداد دارد، می‌تواند حقوق مرد را توقیف کند. احتمالاً یک چهارم حقوق مرد برای مهریه توقیف می‌شود یعنی مردی که ماهی سه میلیون حقوق می‌گیرد ماهی ۷۵۰ تومان از حقوقش را امور مالی محل کارش واریز می‌کند برای اجرای احکام مجتمع و واحد مزبور هم با کمی پیگیری، واریز می‌کند به کارت بانکی زن. یک راه دیگر هم این است که زن دادخواست بدهد تا قاضی مرد را به پرداخت مهریه محکوم کند و اگر مرد مصر بود به ندادن مهریه، بتواند حکم جلبش [۲] را بگیرد. برای این کار، زن باید هزینه دادرسی بدهد که طبق بخشنامه رئیس قوه تعیین می‌شود، مثلاً ممکن است بخشنامه این‌طور باشد که زن باید سه درصد مبلغ مهریه را به‌عنوان هزینه دادرسی واریز کند برای قوه قضاییه و معنی‌اش این می‌شود که اگر برای ۹۰ سکه مهریه دست به دامان قانون شده‌ای باید سه میلیون به صندوق قوه قضاییه واریز کنی تا پرونده‌ات باز شود. می‌توانی بگویی ندارم و اعسار بدهی. برای اعسار باید شاهد داشته باشی. حداقل یک نفر از شاهدان باید مرد باشند [۳]. مثلاً دو تا مرد و چهار زن برای شهادت خوب است! شاهدان مرد نباید پدر و برادرت باشند. بهتر است از فامیل نباشند مثلاً شوهرخواهر هم نباشد. در واقع زن باید مردی را پیدا کند که بداند این زن می‌خواهد طلاق بگیرد و پول ندارد که هزینه دادرسی بدهد و بپذیرد که بیاید دادگاه و برایش شهادت بدهد. بسیاری از زنان در همین مرحله می‌توانند بی خیال کل ماجرا بشوند. دنبال شاهد مرد دویدن برای زنی که قصد طلاق دارد چندان خوشایند نیست. سیستم قضایی ما اینکه شاهدان همه مؤنث باشند را قبول ندارد. در نهایت زنی که آنقدر سرمایه اجتماعی داشت که توانست شاهدان مذکر پیدا کند و جلسه رسیدگی به اعسارش هم تشکیل شد و قاضی اعسارش را پذیرفت می‌تواند پرونده مهریه‌اش را باز کند. دادگاهی تشکیل می‌شود و قاضی مرد را به پرداخت مهریه محکوم می‌کند و مرد یا مهریه را جیرینگی پرداخت می‌کند و این زن دیگر نمی‌تواند حرف از طلاق بزند، باید دست از پا درازتر برگردد سر زندگی‌اش، یا اعسار می‌دهد و پیدا کردن شاهد مرد برای مردان کاری ندارد. قاضی مهریه را برایش قسط‌بندی می‌کند. مثلاً ۵ سکه اول بدهد و بعد ماهی یک ربع سکه یا هر چهار ماه یک سکه... اینجا خیلی به نظر قاضی بستگی دارد و رأی‌ها خیلی متفاوت ممکن است باشد. بازی مهریه - اگر زن برای پرداخت هزینه دادرسی اعسار نداده باشد - سه‌چهار ماه طول می‌کشد تا به قسط‌بندی مهریه برای مرد برسد و بعد اینکه آیا اقساط را می‌دهد یا نمی‌دهد مهم می‌شود. اگر مرد اقساط را بدهد زن دیگر نمی‌تواند برای طلاق کاری بکند ولی اگر چند ماه ندهد و زن هم کاملاً پیگیر باشد، می‌تواند مثلاً بعد از یکسال دوندگی با این ادله دادخواست طلاقش را به جایی برساند و ۶۰ درصد امید داشته باشد که قاضی ادله‌اش را بپذیرد و به طلاق رأی دهد. در این مدت یا زن هنوز در خانه شوهرش زندگی می‌کند یا وسط یکی از دعواها جمع کرده و رفته خانه پدرش. اگر زن از خانه شوهر برود، مرد می‌تواند بلافاصله برای عدم تمکین شکایت کند. برای زن ابلاغیه می‌رود. دادگاه تشکیل می‌شود. خیلی که زن بخواهد مقاومت کند، می‌تواند بگوید خانه در شأن من نیست تا قاضی به مددکاری ارجاع بدهد که بیایند و خانه را ببینند و احتمالاً از همسایه‌ها بپرسند جریان چیست که خودش یک مرحله آبروریزی است و نهایتاً هم زن محکوم می‌شود به عدم تمکین حتی اگر خانه‌ای که مرد دارد الونکی در ناکجاآباد باشد و زنی که محکوم شده به عدم تمکین دیگر نفقه [۴] به او تعلق نمی‌گیرد و محال محال محال است که قاضی با دادخواست طلاقش موافقت کند. بازی همین‌جا تمام می‌شود مگر اینکه زن خانه شوهر را ترک نکند.

اگر زنی خانه شوهر را ترک نکرد و مرد نفقه‌اش را شش ماه نداد، یعنی شش ماه هیچ پولی برای خرج روزمره او واریز نکرد، می‌تواند بعد از پرونده مهریه، برای نفقه اقدام کند - چون قانون نانوشته طلاق زوجه از

زوج این است: تا می‌توانی علیه او پرونده باز کن!

یادم هست در گیرودار باز کردن پرونده برای نفقه بودم که مامان گفت آن دوست قدیمی که هم سن من است و دو تا بچه دارد و قدیم‌ترها در خیابان ستارخان همسایه بودیم طلاق گرفته. گفت یک روز شوهرش از ترکیه زنگ زد و گفت من خانه را فروختم و رفتم و به تو هم وکالت‌نامه طلاق داده‌ام.

در دفترخانه هست. اگر دوست داشتی اقدام کن. حالا او با دو تا بچه برگشته خانه پدرش. ناگهان بی‌خانه شد و بی‌شوهر... هرکس شنید گفت باز خدا خیرش بدهد وکالت‌نامه طلاق را داد...

برای شروع پرونده نفقه باید شاهد بیاوری که این مرد شش ماه است نفقه من را پرداخت نکرده. شاهد باید مرد باشد... از اینجا به بعد داریم درباره مردی حرف می‌زنیم که شش ماه ریالی به زن و بچه‌اش پرداخت نکرده چون اگر ریالی پرداخت کرده باشد دیگر نمی‌شود گفت نفقه نداده. می‌شود گفت نفقه کم می‌دهد که باز کردن چنین پرونده‌ای کمکی به طلاق گرفتن زن نمی‌کند. اگر مردی شش ماه ریالی به زن و بچه‌اش پرداخت نکرده باشد. درحالی‌که زن در خانه اوست و تمکین می‌کند و زن بتواند شاهدانی بیاورد که این عدم پرداخت را شهادت بدهند، می‌شود دو پرونده باز کرد: شکایت کیفری و شکایت حقوقی. شکایت حقوقی می‌رود در شورای حل اختلاف و زنی که شش ماه است نفقه نگرفته، باید ۱۲۰ تومان برای تشکیل پرونده بدهد و ۱۲۰ تومان به کارشناس بدهد که از او راجع به سطح تحصیلاتش و خانواده‌اش و دارایی‌هایش و حتی نوع زایمانش و مدت شیردهی‌اش پرسد تا نفقه‌اش را تعیین کند. باکلاس‌ترین زن‌ها نفقه‌شان می‌شود ۷۵۰ تومان و مرد محکوم می‌شود به پرداخت نفقه زن و بازهم می‌تواند برای نفقه معوقه اعسار بدهد و قاضی برایش قسط‌بندی کند و اگر نفقه جاری و اقساط نفقه معوقه را پرداخت نکرد، زن باید دوباره شکایت کند. به زبان دیگر، اگر مردی اصرار داشت که به زنی که تمکین می‌کند و در خانه‌اش هست و نفقه‌اش هم کارشناسی شده و او محکوم شده به پرداخت نفقه، بازهم نفقه ندهد، زن این شانس را دارد که برای طلاق دادخواست بدهد و امیدوار باشد که قاضی رأی می‌دهد. کافی است یک سال صبر کند و علاوه‌بر خرج روزمره زندگی‌اش، هزینه کارشناسی‌ها و تشکیل دادگاه‌ها و غیره را هم بدهد. ولی اگر مرد ریالی پرداخت کرد، بازی تمام می‌شود. چیزهای دیگری هم هست مثل اجرت‌المثل یعنی هزینه کار کردن در خانه مرد که می‌شود سالی یک میلیون تومان و می‌شود آن را هم درخواست کرد و نظرها در شعب مختلف متفاوت است. برخی می‌گویند اجرت‌المثل برای کسی است که از ابتدا قصد داشته برای کار کردن در خانه پول بگیرد، در حالی که زنان عمدتاً قصد تبرع دارند از کارکردن در خانه همسر و خودشان دلشان می‌خواهد که کار خانه را بکنند و نباید حالا که می‌خواهند جدا شوند چنین بحثی را باز کنند و بعضی نظر مخالف دارند.

به هر حال اجرت‌المثل هم چیزی است که زنی که می‌خواهد طلاق بگیرد می‌تواند شانس‌اش را در آن امتحان کند.

زن‌هایی که حق طلاق را در سند ازدواج گرفته بودند و نه بعد از عقد در سندی جداگانه در دفترخانه، اینجا می‌فهمند که حق طلاق ندارند. حق طلاقی که در سند ازدواج داده می‌شود، حق طلاق در صورت اثبات عدم‌صلاحیت مرد است و اثبات عدم‌صلاحیت مرد کار حضرت فیل است، حتی اثبات عدم‌صلاحیت مردی که شش ماه به زنی که در خانه‌اش هست ریالی نفقه پرداخت نمی‌کند... حتی اثبات اعتیاد مردی که همه می‌دانند معتاد است ولی جواب آزمایش‌هایش را بلد است چه‌طور منفی کند. پدری داستانش را که شنید

می‌گفت همه فکروذکر این است که چه‌طور عقد دخترم را توی دفترخانه بگیریم که همان‌جا بعد از عقد بلافاصله بتوانم پسره را مجبور کنم حق طلاق دخترم را هم در سندی جداگانه امضا کند. گفتم این زندگی که شما به یک ربع بعد از عقد دخترتان هم اعتماد ندارید که زندگی نمی‌شود. گفت همین است دیگر. پدرها و مادرها و دخترهای زیادی را دیدم که فکروذکرشان همین بود. همین که اگر پسری که سر خواستگاری گفته حق طلاق را می‌دهد، بعد از عقد این کار را نکند چه می‌شود کرد. من کسی بودم که همسر سابقم همین کار را کرد. برای حق طلاق سر خواستگاری توافق کردیم و بعد از عقد امتناع کرد. چه‌قدر در این مدت بحران اعتماد را در این جامعه با گوشت و پوست و خون حس کردم.

مهریه و نفقه و اجرت‌المثل همه فرصت‌هایی هستند که قانون برای زوج‌های که قصد طلاق دارد در نظر گرفته و همه اینها برای مردی که قانون را بلد است، فقط یک شوخی است. یک شوخی شاید خنده‌دار. زن باید بداند که ایا حتماً و تحت هر شرایطی، می‌خواهد جدا بشود یا خیر. هر پرونده‌ای که زن باز می‌کند، قانون انتخاب‌هایی را جلوی رویش می‌گذارد که به معنی خراب کردن همه پل‌های پشت سر است. هر امضایی که می‌کند، هر دادخواستی که می‌دهد، هر ابلاغیه‌ای که از طرف زن فرستاده می‌شود، صدای بسته شدن درب‌های آهنی بزرگ پشت سرش را می‌شود شنید. زن در جایی که حق طلاق با مرد است، برای اینکه بتواند طلاق بگیرد ناگزیر است از هزینه‌های اقتصادی و روانی بسیار زیاد. اگر از این تونل‌های تودرتو و وحشتناک در حالی بیرون بیاید که موفق شده طلاق بگیرد تا مدت‌ها بار فشارهای مالی و روانی فرصت کمر راست کردن به او نخواهد داد. اگر بعد از همه این کارها موفق نشود که طلاق بگیرد، زندگی او دیگر حتی زندگی پیش از تلاش برای طلاق هم نیست. اوضاع خیلی خیلی بدتر است با این تفاوت که حالا دیگر می‌داند راهی هم برای رهایی نیست. اصلاً زنی باید وارد پرونده طلاق غیرتوافقی بشود که سرمایه روانی و اقتصادی لازم برای خسته کردن مرد را داشته باشد. وکلا به صراحت می‌گویند «باید خستش کنی.» مرد باید خسته شود و زن را طلاق بدهد. خسته‌اش» کنی یعنی کسی را خسته کنی که با هم زندگی کرده‌اید، نان و نمک خورده‌اید، پدر بچه‌ات هست...

یک‌بار با وکیلی مشورت می‌کردم در مورد اینکه بچه را دم در خانه تحویل می‌گیرد و نه در خیابان. می‌گفت تو به قاضی بگو در خیابان تحویل می‌گیرد. انگار شما هنوز نفهمیده‌اید نمی‌شود دروغ نگفت...

در همه این مراحل، قانون به‌جای اینکه راه حلی باشد برای آدم‌هایی که نتوانستند توافق کنند و راه عاقلانه‌تری پیشنهاد کند که یا مشکلاتی که باعث شد این خانواده آسیب ببینند تعدیل شوند یا این دو نفر از خر شیطان پیاده شوند و بالغانه از هم جدا شوند و جامعه حداقل آسیب را از این جدایی متحمل شود و حداقل هزینه بر نیروهای انسانی وارد شود،

زن را در مخمصه‌ای از احساس ناتوانی و ضعف و محکومیت به ادامه زندگی مشترک می‌اندازد و به مرد می‌فهماند که فارغ از هر ویژگی شخصیتی و روانی و انسانی، فقط به‌واسطه متغیر جنسیتش، ولایت همسری و ولایت پدری دارد...

یک راه می‌ماند.

زن نه به‌مثابه‌ی زوجه بلکه به‌مثابه‌ی یک شهروند دیگر، حقوق مدنی‌اش را مطالبه کند. اگر چکی از مرد دارد، اگر خانه‌ای دارد، اگر ماشینی دارد، برود سراغ همه آن چیزهایی که بین زن و شوهرها معنا ندارد. برود سراغ اعتمادی که بینشان بود حتی اگر محبتی نبود. برود سراغ حرمت‌ها و حرمت‌ها را بشکند. تیر بردارد

و دیوار اعتماد را تکه تکه کند. دعوا برای طلاق وقتی جدی می شود که زن و شوهر گودزیلای درونشان را بیدار کنند. برونند سراغ تهمت ها، جنگ روانی، برملا کردن رازها، پرونده سازی ها. تا وقتی که خسته شوند و توافق کنند. آنهایی که همان اول توافق نکردند و پای قانون را وسط کشیدند، قانون خیلی زود بهشان می فهماند که یا کنار بکشند یا اگر فقط می خواهند جدا بشوند نباید هیچ چیزی باقی بگذارند. هیچ چیزی اینجا قانون پناه نیست. آخرین راه و اشتباه ترین راه است برای کسی که راه دیگری هم ندارد. تراژدی طلاق در ایران همین است. همین که فرایند طلاق طوری است که طلاق می شود پایان رابطه دو نفر و دیگر چیزی به جز نفرت و کینه از یکدیگر یادشان نمی ماند؛ تراژدی عکس های پاره شده و هق هق های تلخ؛ تراژدی اینکه اگر زن و شوهر بودید و حالا نیستید پس هیچ رابطه انسانی دیگری هم لازم نکرده داشته باشید؛ نمی توانید مثل دو تا انسان همکار بمانید؛ یا هم کلاسی یا پدر و مادر بچه یا دوست یا هر چیز دیگری... تراژدی طلاق در ایران این است که حتی آدم های بالغ هم مجبور می شوند حقیر و ابلهانه جدا شوند؛ تراژدی ویرانگری.

۱. ماده ۵۲۴ قانون آیین دادرسی مدنی- ماده ۶۹ قانون اجرای مفاد اسناد رسمی لازمالاجرا.

۲. ماده دو قانون نحوه اجرای محکومیت های مالی.

۳. ماده ۲۳۰ قانون آیین دادرسی مدنی.

۴. ماده ۱۱۰۸ قانون مدنی.

پ.ن: این مطلب با تصمیم نویسنده با اسم مستعار منتشر شده است.

زهرا امیری